

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال چهاردهم، شماره سوم

پاییز ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۵۵

فاطمیان از منظر مورخان شرق جهان اسلام با تأکید بر عراق از قرن چهارم تا هفتم هجری قمری

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۱۲

تاریخ تأیید: ۹۲/۸/۲۸

زهرا روح الهی امیری*

مرضیه باباخان**

در تاریخ سده‌های میانه، سرزمین‌های خلافت عباسی با جنبشی دینی، اجتماعی، فلسفی و سیاسی روبه‌رو شدند که از نظر قدرت سیاسی رقیب دستگاه خلافت بغداد گردید. اسماعیلیان؛ یعنی معتقدان به امامت اسماعیل بن جعفر علیه السلام، پس از مبارزه‌ای طولانی در نقاط مختلف جهان اسلام، با تشکیل حکومت فاطمیان در شمال آفریقا به سلطه سیاسی دست یافتند و در سال ۲۹۷ هجری به طور رسمی خلافت خود را آغاز کردند. این مقاله با تکیه بر درکی از مفهوم عینیت تاریخی و با نقد درونی و بیرونی گزارش‌های مورخان ساکن سرزمین‌های شرقی خلافت عباسی را که تحت سیطره سیاسی و عقیدتی عباسیان بودند نشان داده است گرایش‌های سیاسی و عقیدتی، مکان رشد و نمو و هویت فردی و خانوادگی مورخان بر گزارش‌های آنان از حکومت فاطمیان

* استادیار تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

** کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

تأثیر گذاشته و باعث بدبینی عمومی نسبت به فاطمیان شده است.

واژه‌های کلیدی: فاطمیان، عباسیان، تاریخ‌نگاری، عینیت تاریخی، نقد بیرونی، نقد درونی.

مقدمه

دولت فاطمی در سال ۲۹۷ ه. ق در افریقیه به دست عبیدالله المهدی تأسیس شد و مرکز آن از سال ۳۶۲ ه. ق با فتح مصر به قاهره منتقل گردید. این حکومت تا وفات هشتمین خلیفه فاطمی، المستنصر بالله (م. ۴۸۷) به صورت یک پارچه ادامه یافت و در سال ۵۶۷ ه. ق به طور کامل از میان رفت. آرزوی آنان برای استقرار شیعه اسماعیلی در سراسر جهان اسلام به سبب وجود رقبای نیرومند و سرسختی چون بنی عباس، آل بویه و سلجوقیان محقق نشد اما در اوج قدرت خود توانستند شمال آفریقا، مصر، صقلیه، ساحل غربی دریای سرخ، یمن، حجاز، سوریه و فلسطین را به تصرف درآورند.

فاطمیان با ادعای وابستگی به خاندان پیامبر **۶** و اهل بیت او، مشروعیتی جدید را برای حکومت خود ایجاد کردند که آنها را در تقابل با بنیان‌های حکومت عباسیان قرار می‌داد. عباسیان که با ادعای میراث بری از پیامبر **۶** بر حکومت او تکیه زده بودند از سال ۱۳۲ ه. ق بر تمام مناطق تحت سیطره خود، سیادت سیاسی و معنوی داشتند. در تمام این دوران، حکومت‌ها برای ایجاد و بقای سیاسی خود، محتاج عنایت آنها بودند. اما فاطمیان با ادعای علوی بودن، خط پایانی بر مشروعیت‌بخشی عباسیان کشیدند و وارد رقابت سیاسی با حکومت عباسیان شدند.

اقتدار سیاسی و معنوی دیرپای عباسی و سابقه طولانی آنان در جهان اسلام سبب پیدایش قدرت معنوی آنان در تمامی مناطق تابعه می‌شد. این قدرت، آثار فراوانی در نگرش و اندیشه حاکم بر این مناطق می‌گذاشت. در این پژوهش می‌خواهیم دریابیم حضور در سرزمین‌های خلافت شرقی که غلبه فکری و سیاسی از آن عباسیان است چه

تأثیری بر تاریخ نگاری و گزارش‌های تاریخی درباره دولت فاطمیان داشته است؟ منابعی که به معرفی تاریخ فاطمیان می‌پردازند، با توجه به موقعیت جغرافیایی جهان اسلام به دو دسته مورخان شرق و مورخان غرب قلمرو حکومت اسلامی تقسیم می‌شوند. حدود جغرافیایی مغرب اسلامی در آرای جغرافی دانان یکسان نیست. ابن حوقل، ناحیه مغرب را از مصر تا طنجه می‌داند^۱ و ابن عذاری مراکشی می‌نویسد:

حدود مغرب از کرانه نیل در اسکندریه تا شهر سلاء است.^۲

در مقابل گروهی هستند که مصر را در شرق حوزه اسلام قرار می‌دهند، مانند ابن-خلدون که مصر را منتهی‌الیه مشرق جهان اسلام معرفی می‌کند.^۳ تعریفی که مصر را در محدوده غرب قرار می‌دهد، تعریف مختار در این تحقیق است. بنابراین شام، عراق، ایران، ماورالنهر و هند در حوزه شرق جهان اسلام قرار می‌گیرند. با توجه به تعداد فراوان منابع این حوزه، در این مقاله، حوزه عراق بررسی می‌شود.

علل انتخاب این منطقه، مرکز بودن بغداد، حضور پررنگ عباسیان در آن، رسیدن اخبار و گزارش‌های سرزمین‌های اسلامی به این شهر و نشر و گسترش اخبار از آن جا به سایر نقاط است. لازم به توضیح است که مطالب کامل مربوط به سرزمین‌های شرق جهان اسلام در پایان‌نامه‌ای با عنوان «فاطمیان از منظر مورخان شرق جهان اسلام از قرن ۴ تا ۷ هجری قمری» نوشته شده است. بنابراین در این مقاله، گزارش‌های مورخان عراق در قرون چهار، تا هفتم هجری قمری درباره فاطمیان بررسی می‌شود. روش پژوهش مقاله، توصیفی - تحلیلی است که با استفاده از تحلیل متن و توجه به مفهوم عینیت در تاریخ انجام خواهد شد.

عینیت در تاریخ

عینیت تاریخی به این مفهوم است که رویدادها دارای ویژگی‌ها و خصوصیات باشند که با وجود آرای شخصی و سلیقه‌های مختلف، از طرف همه پژوهش‌گران پذیرفته شوند

و بتوان آنها را به دیگران منتقل کرد. در این زمینه، مورخ باید این توانایی را داشته باشد که رویدادها را همان طور که اتفاق افتاده است به دیگران منتقل کند.^۴ به عبارتی دیگر منظور از عینیت، آن است که عقاید، قضاوت‌ها، اظهارات و گزاره‌ها باید بر اساس موضوع یا متن شکل گرفته باشند. صدق یا کذب آنها باید مستقل از اندیشه یا احساس فرد باشد. اگرچه امکان دستیابی به حقیقت در پژوهش تاریخی بسیار دشوار به نظر می‌رسد با در نظر گرفتن ملاک‌هایی که در تاریخ با عنوان نقد درونی و بیرونی راوی و روایت از آن یاد می‌شود، می‌توان میزان خطا را کاهش داد و به واقعیت نزدیک‌تر شد. هر نقد تاریخی را می‌توان به دو بخش تفکیک کرد: ۱ نقد راوی؛ ۲ نقد روایت. شاخص‌ها و مؤلفه‌های هر بخش به ترتیب زیر است:

نقد بیرونی راوی

۱. هویت فردی و خانوادگی؛ ۲. مشخصات جسمی و فیزیکی؛ ۳. فاصله زمانی و مکانی بین راوی و روایت؛ ۴. سبک و اسلوب نگارشی راوی؛ ۵. زمان و مکان رشد و نمو راوی؛ ۶. عقاید و گرایش‌های فکری؛ ۷. وابستگی‌های سیاسی و اجتماعی؛ ۸. جایگاه علمی راوی به لحاظ رجالی؛ ۹. عدالت راوی؛ ۱۰. وضعیت و شرایط تاریخی مخاطبان راوی.

نقد بیرونی روایت

۱. اصالت روایت از لحاظ خط، زبان، نوع کاغذ و شیوه تحریر که آیا با زمانه و فرهنگ راوی تطابق دارد یا نه؟؛ ۲. تناسب معنوی روایت با روایت‌های موازی؛ ۳. تعیین کنترل و تاریخ روایت؛ ۴. بررسی منابع و مآخذ روایت؛ ۵. فهم معانی لفظی روایت با توجه به تحول و تطور زبان در بستر تاریخ؛ ۶. زدودن امور غیر واقع از روایت؛ ۷. صحت و سقم انتساب روایت به راوی؛ ۸. کشف جعل، تزویر و وجود خطا و اشتباه در روایت؛ ۹. استفاده از مدارک دیگر مانند مهرها، نشان‌ها و سکه‌ها در فهم محتوای روایت؛ ۱۰. استفاده از

باستان شناسی برای بررسی و فهم آثار به جامانده دربارهٔ روایت.

نقد درونی راوی

۱. فهم علایق و انتظارات راوی؛ ۲. فهم و تنقیح پیش فهم‌های راوی؛ ۳. راوی چه مقصودی از نقل روایت داشته است؟؛ ۴. فهم تحولات معنوی زبان راوی با توجه به این مسئله مهم که زبان یک پدیدهٔ تاریخی است و شرایط و امکان‌های بیان، تاریخی و متحول هستند.

نقد درونی روایت

۱. فهم معنی حقیقی روایت و ارزیابی آن در میزان عقل؛ ۲. استنتاج حادثه یا حقیقت تاریخی غیر مذکور در روایت؛ ۳. کشف حلقه‌های مفقوده در روایت به کمک عقل تاریخی؛ ۴. سنجش، ارزیابی و مقایسهٔ عقاید و آرای مورخان دیگر یا نقادانی که با این رخداد سر و کار داشته‌اند؛ ۵. کشف فهم و دیدگاه اصلی موجود اما مستور در روایت که همهٔ مطالب روایت بر محور آن نظم یافته است.^۵
بنابراین با توجه به شاخص‌های بالا می‌توان یک رویداد تاریخی را تبیین کرد. در این پژوهش به نقد بیرونی راوی و تأکید بر مولفه‌های آن در نقد گزارش‌ها توجه می‌شود.

مورخان عراق و گزارش‌های آنها

عراق منطقه‌ای تاریخی و دارای تمدنی کهن است که متعلق به سرزمین ایران بوده است. مسلمانان از سال شانزدهم هجری قمری با فتح مناطق شرقی و تأسیس دو شهر مهم کوفه و بصره در این سرزمین ساکن شدند. تبدیل کوفه به مرکز خلافت در عصر حکومت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بر اهمیت سیاسی منطقه افزود. با ساخت بغداد و مرکز بودن آن در دوران خلافت عباسیان، این شهر وارد معادلات سیاسی جهان اسلام شد و منطقه عراق بیش از پیش اهمیت یافت. توجه عباسیان به مسائل فرهنگی، سبب

پیدایش مراکز متعدد علمی و مدارس دینی در بغداد شد. مناظرات و گفت‌وگوهای علمی علما در این دوران به اوج رسید و بغداد مرکز علوم مختلف عقلی و نقلی گردید.

در این میان مورخان بزرگی در این منطقه پرورش یافتند. خلفای عباسی که از بزرگ‌ترین مشوقان تأسیس کتابخانه بودند، مدارسی بنا کردند و کتابخانه‌های نفیسی برای آنها ایجاد نمودند. قلقتندی در این باره می‌گوید:

گفته می‌شود بزرگ‌ترین کتابخانه‌ها در اسلام سه تا بودند. اولی آن، کتابخانه خلفای بنی‌عباس در بغداد است که در آن، کتاب‌های فراوانی وجود داشت و از نظر نفیس بودن هم بی‌مانند بود. این کتابخانه تا زمان هجوم مغول‌ها به بغداد موجود بود.

سپس او از دو کتابخانه دیگر نام می‌برد و آن دو را کتابخانه فاطمیان در مصر و کتابخانه خلفای بنی‌امیه در اندلس می‌داند.^۶

به گفته ابن‌جبیر، در روزگار او سی مدرسه در بغداد وجود داشت که ساختمان هر یک از هر کاخی زیباتر بود. با همه حال، نظامیه از همه مدارس بهتر بود.^۷ تشویق خلفای عباسی نقش مهمی در پیشرفت مراکز علمی عراق داشت. عراق با تأسیس مدارس نظامیه پیشرفت فراوانی کرد و از سایر سرزمین‌های اسلامی جلو افتاد اما بیشتر این تمدن در حمله مغول از بین رفت. مورخانی که در این دوران؛ یعنی قرن چهار تا هفت هجری در عراق بودند، هم به سایر علوم می‌پرداختند و هم به وقایع‌نگاری مشغول بودند. آنان آثار متعددی در عرصه‌های مختلف از جمله تاریخ‌نگاری پدید آوردند. به عنوان نمونه می‌توان به طبری اشاره کرد که با وجود دارا بودن جایگاهی فقهی در بغداد، یکی از برجسته‌ترین آثار تاریخی این دوره را پدید آورد. کتاب بزرگ «تاریخ الرسل و الملوک» او یکی از منابع مهم تاریخی است.

در این مقاله، ابتدا به معرفی مورخان می‌پردازیم. البته سعی می‌شود به افرادی توجه شود که آثار آنها در دسترس است. این تذکر بیشتر به این جهت است که مورخان بسیاری

با آثار فراوان در فهرست مورخان این منطقه قرار دارند اما در طول تاریخ بسیاری از تک-نگاری‌ها و کتاب‌هایی که به وسیله آنان نوشته شده از بین رفته است. عوامل مختلفی در از بین رفتن کتاب‌ها سهیم بودند، مانند کمبود کاغذ و ابزار نوشتاری، عدم توجه به حفظ و نگهداری آثار نوشته شده، نوع کاغذ‌هایی که به وسیله نویسندگان استفاده می شد، نبود نسخه های متعدد از یک اثر. همگی این عوامل موجب شدند تا نوشته‌های زیادی اکنون در دسترس نباشند.

البته اصطلاح مورخ، همان گونه که بیان شد تسامحی به کار می‌رود؛ چرا که افرادی که معرفی می‌شوند به طور رسمی مورخ نبوده‌اند. با توجه به تأثیر شناخت مورخان و اطلاع از محل تولد، گرایش‌ها، اعتقادات، وابستگی‌های سیاسی و اجتماعی آنان در بحث عینیت تاریخی و نقد بیرونی راوی در این بخش، ابتدا به شناسایی مورخان می‌پردازیم و سپس به تحلیل و بررسی گزارش‌های تاریخی آنها و نقد گزارش‌ها توجه می‌کنیم. در یک نگاه کلی، مورخان که در فاصله زمانی قرن چهار تا هفت هجری فعال بودند، عبارت هستند از:

- محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰) نویسنده تاریخ الامم والملوک؛ ابوالحسن اشعری (م. ۳۳۰) نویسنده مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین؛ مسعودی (م. ۳۴۵) نویسنده مروج الذهب و التنبیه و الاشراف؛ اصطخری (م. ۳۴۶) نویسنده مسالک و ممالک؛ ابن حوقل (م. ۳۶۷) نویسنده صورة الارض؛ مقدسی (م. ۳۸۱) نویسنده احسن التقاسیم؛ التنوخی (م. ۳۸۴) نویسنده نشوار المحاضر؛ ابراهیم بن هلال الصابی (م. ۳۸۴) نویسنده التاجی؛ شیخ مفید (م. ۴۱۳) نویسنده الارشاد و الفصول المختاره؛ عبدالقاهر بغدادی (م. ۴۲۹) نویسنده الفرق بین الفرق؛ ابن ندیم (م. ۴۳۸) نویسنده الفهرست؛ هلال بن محسن الصابی (م. ۴۴۸) نویسنده تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء؛ الروذراوری (م. ۴۸۸) نویسنده ذیل تجارب الامم؛ ابن ابراهیم همذانی المقدسی (م. ۵۲۱) نویسنده تکمله تاریخ طبری؛ ابن جوزی (م. ۵۹۷)

نویسنده *المنتظم*؛ ابن شداد (م ۵۸۹) نویسنده *النوادر السلطانیة و المحاسن الیوسفیة*؛ ابن اثیر (م ۶۳۰) نویسنده *الکامل*؛ ابن طقطقی (م. ۷۰۹) نویسنده *تاریخ فخری*.

در این مقاله سعی می‌شود به بررسی و تحلیل گزارش‌ها و عدم گزارش بعضی از مورخان پرداخته شود. برای رسیدن به این مهم از شاخص‌های نقد استفاده می‌کنیم و مطالب مورخان را بر اساس یک منبع معتبر متعلق به مصر بررسی می‌نماییم.

از میان منابع متعلق به فاطمیان، مهم‌ترین منبع نوشته تقی الدین احمد مقریزی مصری (م. ۸۴۵ ه. ق) است که تاریخی سه جلدی درباره فاطمیان به نام «*تعاضد الحنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء*» است. این کتاب بر مبنای آثار مورخان و وقایع‌نگاران دوران فاطمی که مقریزی هنگام نوشتن تاریخ خود هنوز در اختیار داشته است، نوشته شده است. وی نخستین تاریخ‌نگاری است که به اهمیت فاطمیان در تاریخ مصر و شام پی می‌برد. مقریزی با آن که اهل سنت و شافعی مذهب بوده است، از سلسله فاطمیان اسماعیلی با احترام فراوان یاد می‌کند و این سلسله را به عنوان مؤسس واقعی دولت اسلامی مصر می‌ستاید.

مقریزی در تألیفات خود اسامی کتاب‌هایی تاریخی را می‌آورد که تنها در کتاب‌های وی، این اسامی را می‌بینیم مانند *تاریخ ابن ابی طی، مسیحی، ابن مأمون، ابن زولاق و قضاعی*.^۸ او مورخی نیست که فقط به نقل اخبار بسنده کند، بلکه نصوص تاریخی را با یکدیگر مقایسه می‌کند و به تحلیل و نقد آنها می‌پردازد و رأی صحیح و درست را گزینش می‌نماید. او معتقد است که مورخ هر سرزمینی به تاریخ آن منطقه، آگاه‌تر از دیگر مورخان است.^۹ بنابراین اگر آرای مورخان در موضوعی گوناگون بود، آرای مورخان آن سرزمین را شایسته‌تر برای قبول و تصدیق می‌داند. با توجه به این ویژگی‌ها در این مقاله از گزارش‌های مقریزی به عنوان نماینده سرزمین‌های غرب حوزه اسلامی و به عنوان منبع محور استفاده می‌شود.

تحلیل و بررسی گزارش‌های مورخان

در این قسمت بر اساس زمان تألیف کتاب‌ها به بیان گزارش مورخان و آرای آنها درباره فاطمیان می‌پردازیم. بیشتر گزارش‌های مورخان درباره نسب فاطمیان بوده است. طبری اولین مورخی که آرای او در این حوزه بررسی می‌شود. کتاب *الرسول والملوک* او از کتاب‌های برجسته تاریخ عمومی است که حوادث تاریخ را تا عصر خودش روایت می‌کند. طبری در بیان قرامطه و اقدامات آنان، از گروهی نام می‌برد که^{۱۰} خود را فاطمیان نامیدند. به عبارتی دیگر، فاطمیان در نگاه طبری همان قرامطه هستند. به این ترتیب طبری با منتسب نمودن فاطمیان به قرامطه بر نسب غیر فاطمی آنها تأیید می‌کند.

هم‌چنین، ابن جوزی، مورخی بغدادی است که در کتاب *المنتظم*، نسب فاطمیان را انکار می‌کند و آنها را ادعیاء خوارج معرفی می‌کند. وی نسب آنها را از شخصی به نام دیصان یهودی می‌داند و معتقد است عبیدالله به دروغ، خود را به خاندان پیامبر **۶** نسبت داده و خود را مهدی نامیده است.^{۱۱}

ابن اثیر یکی از گزارش‌گران عراق از معدود افرادی است که همه تحولات تاریخی فاطمیان را بیان می‌کند. کتاب او، *الکامل فی التاریخ* از روزگار نخستین تا پایان سال ۶۲۸ ه. ق؛ یعنی دو سال پیش از مرگش به گزارش وقایع تاریخ اختصاص دارد. منبع اصلی وی تا اواخر قرن سوم هجری، تاریخ طبری بوده است اما روش او را در بیان روایت‌های مختلف درباره یک واقعه رعایت نمی‌کند. او کامل‌ترین روایت‌ها را انتخاب می‌کند یا روایتی را که به نظر او درست‌تر بوده با آنچه خود از منابع دیگر به دست آورده است، بیان می‌کند. گاه نیز اگر مجبور شود روایتی را بیان کند که در صحت آن تردید دارد، نظر خود را درباره آن می‌آورد یا تأکید می‌کند که درباره این واقعه، اخبار مختلفی در دست است. به طور خلاصه، اهمیت *الکامل* در انتخاب گزارش‌های تاریخی است. به همین سبب این کتاب شهرت پیدا کرده و بر دیگر کتاب‌های تاریخی برتری یافته است.

ابن اثیر از مورخانی است که نسب فاطمیان را درست می‌داند و اشعار سید رضی را

درباره صحت نسب فاطمیان بیان می‌کند. او گزارش می‌دهد در زمان خلیفه القادر، نسب فاطمیان را طعن کردند و نوشتند انتساب آنها به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام صحت ندارد. علویانی که در آن مجلس، نسب آنان را طعن و انکار نمودند سید مرتضی، سید رضی، ابن بطحاوی و ابن ازرق علوی بودند. غیر از آنها هم، ابن کفانی، ابن خرزى، ابوالعباس ایبوردی، ابوحامد، کشفلی، قدوری، صمیری، ابوالفضل نسوی، ابوجعفر نسفی و ابوعبدالله بن نعمان، فقیه شیعه نسب آنها را تکذیب کردند. ابن اثیر در ادامه می‌آورد کسانی که معتقد به صحت نسب علویان بودند در این باره می‌گفتند:

آنانی که در محضر القادر، نسب فاطمیان را تکذیب کردند از روی خوف و بیم بوده و شهادت آنان از روی تقیه بوده است. یا این که بعضی از آنها عالم به انساب نبودند و شهادت آنها حجت و برهان نیست.^{۱۲}

در این جا لازم است که نگاهی به مذهب این افراد داشته باشیم این فقیهان در کتاب‌های انساب، این‌گونه معرفی می‌شوند: ابن کفانی از اهالی بغداد و از قاضیان بغداد بوده است.^{۱۳} ابن خرزى از قاضیان بغداد^{۱۴} و ابوالعباس ایبوردی از فقهای شافعی و قاضی در بغداد بوده است.^{۱۵} کشفلی از فقهای شافعی^{۱۶} و قدوری ریاست اصحاب ابی‌حنیفه را برعهده داشته است.^{۱۷} ابوالفضل نسوی فقیه شافعی^{۱۸} و ابوجعفر نسفی فقیه حنبلی در بغداد بودند.^{۱۹} این شرح نشان می‌دهد که وابستگی به حکومت عباسی مانعی جدی در بیان حقیقت و یا مخالفت با این اقدام است.

ابن طقطقی دیگر مورخ عراقی است که نسب فاطمیان را صحیح می‌داند. ارزش کتاب «الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول اسلامیة» به تاریخ دوره عباسی آن است. در واقع، بلافاصله پس از انقراض نظام عباسی و در شرایطی که فشارهای تحمیل شده از سوی خلفا کاهش یافته بود، دانشمندی از طایفه امامی برای نخستین بار امکان یافت در تاریخ نگاری، گوشه‌هایی از فساد آن نظام را آشکار سازد. او عبیدالله المهدی را از نسل اسماعیل بن جعفر می‌داند.^{۲۰}

یکی دیگر از مورخان که در محدوده جغرافیایی عراق نام برده شد، ابن حوقل با کتاب معروف «صورة الارض» است. این کتاب یکی از منابع معتبر جغرافیای تاریخی است که مورخان و جغرافی دانان به آن استناد می کنند. به عنوان نمونه، یاقوت حموی در کتاب *بلدان* از آن استفاده کرده است. ابن حوقل درباره شهر مهدیه مواردی را بیان می کند. وی اشاره ای به مسائل مورد بحث و جدال برانگیز نسب فاطمیان نمی کند.^{۲۱}

هم چنین شیخ مفید، فقیه نامدار شیعی است که در کتاب *الارشاد*، گفتار کوتاهی درباره

اسماعیلیان دارد. الارشاد یکی از معتبرترین منابع روایی شیعه درباره زندگانی ائمه است. بسیاری از منابع مهم شیعه که به زندگانی ائمه می پردازند، این کتاب را مستند قرار می دهند. شیخ مفید در *الارشاد* مانند یک کتاب تاریخی عمل می کند و به بیان حوادث تاریخی می پردازد. در بیان شیخ مفید، اسماعیلیه معتقد به مرگ اسماعیل بن جعفر هستند و امامت بعد از وی به فرزندش محمد بن اسماعیل رسیده است.^{۲۲}

ابن ندیم، فهرست نویس مشهور نیز درباره فاطمیان، مطالبی نوشته است. ابن ندیم با توجه به شغلش که وراق بود، با کتابها و منابع مختلفی آشنا بود و به مطالب آنها دسترسی داشته است. ابن ندیم در کتاب *الفهرست*، فقط به بیان روایت های مختلف در این موضوع می پردازد و نظر قطعی بیان نمی کند اما بیان گزارش های مختلف، نشان دهنده عقیده وی نیز است؛ زیرا وی فقط روایت هایی را می آورد که نسب فاطمیان را رد می کنند.^{۲۳} احتمال می رود که ابن ندیم شیعه باشد؛ چرا که درباره ائمه لفظ علیه السلام را می آورد ولی درباره عمر و ابوبکر لفظ رضی الله عنه را به کار نمی برد.^{۲۴}

بغدادی دیگر گزارش گر عراقی است که از فقهای شافعی بوده و در زمان خویش دارای جایگاه بالایی بوده است. کتاب مشهور وی *الفرق بین الفرق* نام دارد. بغدادی در *الفرق بین الفرق* به شدت به اسماعیلیه و باطنیه می تازد و آنها را از یهود و نصرانی بدتر می داند. وی فاطمیان را از نسل میمون بن دیصان می داند و نسبت مجوسی به آنها

می‌دهد.^{۲۵}

مطلب مهمی که در این جا باید به آن اشاره کرد، سکوت سایر مورخان درباره حوادث مصر و فاطمیان است. مورخانمانند اصطخری، ابن حوقل، مقدسی، ابن شداد، رودراوری، صابی‌ها، التنوخی و ابن‌ابراهیم همدانی اشاره‌ای به فاطمیان و حوادث حکومت آنان ندارند. هم‌چنین از این دسته می‌توان به مسعودی اشاره کرد. او ساکن مصر بود و از نزدیک با حوادث این سرزمین آشنا بود اما مطلبی درباره فاطمیان بیان نمی‌کند. مسعودی در مروج الذهب، ذیل حوادث ۳۱۴ می‌نویسد:

احمد بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن علی بن ابی طالب در صعید مصر قیام کرد و احمد بن طولون از پس حوادثی که در کتاب‌های سابق خویش آورده‌ایم او را بکشت. ظهور طالبیان و مختصر اخبارشان را در این کتاب از آن جهت یاد می‌کنیم که با خویشستن تعهد کرده‌ایم سرگذشت و مقتل و دیگر اخبارشان را از وقت کشته شدن امیر مؤمنان تا وقتی که تألیف این کتاب به سر می‌رسد یاد کنیم.^{۲۶}

در کتاب او، هم‌چنین این عبارت دیده می‌شود:

در این کتاب و هم در کتاب‌های سابق خود، اخبار طالبیانی را که در ایام بنی امیه و بنی عباس قیام کرده و کشته یا محبوس یا فراری شده‌اند، آورده‌ایم.^{۲۷}

این عبارت‌ها، این پرسش را به وجود می‌آورد که چرا مسعودی گزارشی درباره فاطمیان نمی‌دهد؟ و با مراجعه به دیگر کتاب‌های مسعودی مانند اخبارالزمان، مطلبی درباره فاطمیان دیده نمی‌شود. البته این نکته، قابل توجه است که بسیاری از آثار مسعودی از بین رفته و به دست ما نرسیده است. بنابراین اظهار نظر قطعی درباره مسعودی ممکن نیست.

بر این اساس در یک نگاه کلی می‌توان مورخان حوزه عراق را در این دسته بندی

جای داد:

الف) موافقان با صحت نسب که ابن اثیر و ابن طقطقی در این گروه قرار دارند.
ب) مخالفان صحت نسب مانند عبدالقاهر بغدادی، ابن جوزی و ابن ندیم که نسب فاطمیان را به دیسان می‌رساندند و نسبت مجوسی و ثنوی را به فاطمیان می‌دادند و از آنان بیزاری می‌جستند.

ج) سکوت‌کنندگان نسبت به این امر که طبری، مسعودی، ابوالحسن اشعری و شیخ مفید که البته منظور ما، سکوت وی در کتاب‌هایش است، اصطخری، ابن حوقل، مقدسی، ابن‌شداد، رودراوری، صابی‌ها، التنوخی و ابن‌ابراهیم همدانی در این گروه قرار دارند و در کتاب‌هایشان مطالبی درباره فاطمیان نوشته‌اند. به هر حال با توجه به این که یکی از اهداف این مقاله، نقد بیرونی راوی است نگاهی به زندگی و گرایش‌های فکری و سیاسی آنان می‌کنیم:

طبری به تشکیل فاطمیان اشاره می‌کند و روایت‌هایی درباره نسب ایشان بیان می‌کند اما روایت‌های طبری دارای ابهاماتی است. طبری تنها کسی است که به اعزام فرزندان زکریه به اطراف کوفه اشاره می‌کند. شروع کار فاطمیان در مغرب به وسیله عبیدالله المهدی بوده است، در حالی که طبری می‌نویسد که زکریه فرزندان خود را به اطراف کوفه فرستاد و این در حالی است که هیچ مورخی از حضور فاطمیان در کوفه خبر نمی‌دهد. زمانه طبری به طور تقریبی هم‌زمان با اعلام حکومت فاطمیان بود و با توجه به اقامت وی در بغداد بعید به نظر می‌رسد که اخبار فاطمیان در دسترس وی نبوده باشد. طبری از نظر مذهبی سنی بوده و بغداد در زمان وی، محل درگیری حنابله و شیعیان بوده است. شاید این درگیری‌ها و حساسیت عباسیان باعث شده است که وی چنین روایتی را از فاطمیان گزارش دهد.

گزارش‌گر بعدی ابن‌جوزی است. وی به عنوان شخصیت ممتاز حنبلیان در روزگار خویش شناخته شده بود و معاصران او، شوکت و رونق مذهب حنبلی را به سبب مجاهدت و شخصیت علمی او می‌دانند. او در بغداد به دنیا آمد و در همان جا مراحل مختلف آموختن

را سپری کرد. دوران زندگی ابن جوزی، مقارن با خلافت شش تن از خلفای عباسی است: المسترشد (۵۱۲-۵۲۹ ق)، الراشد (۵۲۹-۵۳۰ ق)، المقتفی (۵۳۰-۵۵۵ ق)، المستنجد (۵۵۵-۵۶۶ ق)، المستضیء (۵۶۶-۵۷۵ ق) و الناصر (۵۷۵-۶۲۲ ق).

بغداد در روزگار ابن جوزی، هم چون دیگر شهرها پر آشوب و محل برخورد تعصب آمیز بین فرقه‌های مختلف، گروه‌های کلامی و مذاهب فقهی بود که به صورت‌های گوناگون، مانند مناظره، مجادله و مناظرات شدید جلوه‌گر می‌شد. ابن جوزی با سخنرانی‌های پرشور، دارای نقش مهمی در تبلیغ مذهب حنبلی بود. بیشترین دلیل شهرت وی، همین بعد زندگانی اوست که در آثار خود او و دیگران منعکس شده است. خطوط اصلی محتوای خطبه‌های وی احیای قدرت خلافت، دفاع شدید از سنت، ردّ بدعت، مخالفت با اهل بدعت، ستایش از امام احمد و پیروان او و سرزنش مخالفان آنان بود. ابن جوزی می‌نویسد:

مردم به من می‌گفتند: گرایش خلیفه به حناپله به خاطر تو و از تأثیر کلام

توست و من بر این، خدای را سپاس می‌گویم.^{۲۸}

ابن جوزی جز وعظ، تدریس، شرکت در مناظرات علمای مذاهب مختلف و تألیف که سراسر وقت او را اشغال می‌کرد، به کاری دیگر نپرداخت و فقط برای سفر حج از بغداد خارج شد. وی در *المنتظم* بارها به بدگویی از شیعیان می‌پردازد و یکی از مخالفان سرسخت فاطمیان است. او با فاطمیان مخالفت می‌کرد و در *المنتظم* از آنان با عنوان دولت آل عبید یاد می‌کند. هنگامی که صلاح الدین ایوبی حکومت فاطمیان را در سال ۵۶۷ ه. ق برانداخت، پس از حدود ۲۸۰ سال، نام خلیفه عباسی بر منابر مصر در خطبه‌ها خوانده شد. ابن جوزی به مناسبت این حادثه، کتاب *النصر علی مصر* را تألیف نمود و به المستضیء تقدیم کرد^{۲۹} بنابراین، سخنان ابن جوزی با توجه به گرایش و اعتقاد حنبلی، فاصله مکانی با مصر، گرایش‌های سیاسی خاص و وابستگی به دربار عباسیان، قابل تأمل است. به نظر می‌رسد با توجه با مطالبی که بیان شد، سخنان ابن جوزی درباره فاطمیان

پایه و اساسی جز تعصب مذهبی و سیاسی ندارد.

ابن اثیر کتاب خود را از نخستین روزگار آغاز می‌کند و تا پایان سال ۶۲۸ ه. ق؛ یعنی دو سال پیش از مرگش ادامه می‌دهد. ابن اثیر از نظر سیاسی با حاکمان عصر خود، هماهنگ و همراه بود و به خلفای عباسی تمایل داشت مگر درباره الناصر لدین الله که به خاطر لغزش‌هایش از او انتقاد می‌کند. پدر او در دستگاه سلاطین آل زنگی موقعیت ویژه‌ای داشت و مناصبی را از سوی آنان عهده‌دار بود. او به جهت دارایی و ثروت زیادش، یکی از مالکان و تجار مشهور جزیره بود. به جهت موقعیتی که بغداد در آن زمان داشت ابن اثیر به آنجا رفت ولی محل سکونت خود را رها نکرد و هر از گاهی به موصل برمی‌گشت و شاگردانش از او استفاده می‌بردند. مؤلف *الکامل* به دار الاماره بسیار رفت و آمد می‌کرد.

با توجه به اختلاف عقیده میان ابن اثیر و فاطمیان، گرایش‌های سیاسی ابن اثیر و رفت و آمد وی با دربار، این نکته تقویت می‌شود که شاید ابن اثیر به منابع و اطلاعاتی دست‌رسی داشته است که سبب شده است روایت‌هایی مخالف با مورخان هم‌عصر خویش، مانند ابن جوزی بنویسد. ابن اثیر در این باره می‌گوید:

من از گروهی از اعیان و بزرگان علوی تحقیق کردم، آن‌ها در صحت نسب

علویان هیچ شکی نداشتند.^{۳۰}

شیخ مفید متوفای ۴۱۳ ه. ق در بغداد است. به گفته ابن جوزی و ابن اثیر، شیخ مفید یکی از فقیهانی بوده است که در محضر القادر، نسب فاطمیان را رد می‌کنند. سکوت وی درباره فاطمیان و حضورش در محضر القادر می‌تواند نشان‌دهنده اوضاع بغداد در این سال-ها باشد. در این دوران، خلافت عباسی از زیر بار آل بویه شیعی رها شده و محمود غزنوی قدرت دینی و سیاسی تازه‌ای به خلافت بخشیده بود و اوضاع بغداد بر ضد شیعه بود. در چنین شرایطی شیخ مفید ترجیح می‌دهد که درباره فاطمیان سکوت کند تا صحبت‌های وی، تبلیغ هیچ حکومتی نشود. حضور او در مجلس بیان شده به نظر می‌رسد که صوری

بوده است و همان طور که ابن اثیر می‌گوید شهادت آنان از روی تقیه بوده است. اگر شیخ مفید معتقد به عدم رسیدن نسب عبیدالله مهدی فاطمی به حضرت علی علیه السلام بود، بعید به نظر می‌رسد که در کتاب‌های متعددی که نوشته است این مطلب را بیان نکند.

هم‌چنین ابن ندیم متوفای ۴۳۸ ه. ق در بغداد از نزدیک شاهد بحث و جنجال درباره فاطمیان بوده است. اوج آن به مجلس القادر برمی‌گردد که در گزارش ابن اثیر بیان شد. ابن ندیم با توجه به شغش با کتاب‌ها و منابع مختلفی آشنا بوده و به مطالب آنها دسترسی داشته است. وی بدون توجه به گزارش‌های فراوان در این زمینه، به گزارش‌هایی اشاره می‌کند که فاطمیان را ثنوی و مجوسی معرفی می‌کنند. ابن ندیم می‌توانست به روایت‌های مختلف اشاره کند اما سکوت وی نشان دهنده شرایط ضد فاطمی بغداد است.

همان گونه که بیان شد برای بررسی گزارش‌های مورخان به کتاب *اتعاظ الحنفاء* توجه خواهیم کرد. این کتاب بر مبنای آثار مورخان و وقایع‌نگاران دوران فاطمی که مقریزی هنگام نوشتن تاریخ در اختیار داشته است، نوشته شده است. مقریزی در آثار خود، اسامی تاریخ‌هایی را می‌آورد که جز در کتاب‌های وی، این اسامی را نمی‌بینیم، مانند تاریخ *ابن-ابی طی، مسیحی، ابن مأمون، ابن زولاق و قضاعی*. بنابراین کتاب او با استفاده از منابعی که در زمان فاطمیان تألیف شده بود و امروز در دسترس نیستند یکی از منابع اصلی برای تاریخ دولت فاطمی است.

مقریزی در این کتاب، روش خاصی را برای اثبات صحت نسب فاطمیان به کار می‌بندد، وی از پسران امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام شروع می‌کند و یکی، یکی فرزندان و اعقاب هر یک را بررسی می‌کند. سپس فرزندان امام حسن علیه السلام و فرزندان امام حسین علیه السلام را معرفی می‌کند و به جعفر بن محمد علیه السلام می‌رسد. از جعفر بن محمد اسماعیل، عبدالله، اسحاق، موسی و محمد و عباس باقی ماندند. از اسماعیل این گونه یاد می‌کند:

ما رسیدیم به اسماعیل بن جعفر الصادق بن محمد بن علی بن الحسین که

مورد غرض ما است. همانی که خلفای قاهره خود را به او نسبت می‌دهند....
 قائلان به صحت نسب... عبارت است از: شیخ الشرف العبدلی، ابن ملقطة العمری،
 أبو عبد الله البخاری. کسانی که نسب را نفی کردند: الشریف ابن العابد، و ابن
 وکیع، و ابن حزم الأندلس نویسنده کتاب الجماهیر فی أنساب المشاهیر. کسانی
 که سکوت کردند: محمد المبرقع، برادرش الحسن الزبیدی، جماعت زیادی از
 نسابین مثل ابن خداع، و شبل بن تکین.^{۳۱}

شیخ الشرف العبدلی، نساب بغدادی که در علم انساب یکی از بی‌همتایان زمان
 خویش بوده است.^{۳۲} ابن وکیع شاعر که اصلش از بغداد بوده است^{۳۳} و ابو عبدالله البخاری،
 عالم حدیث که سفرهای زیادی برای شنیدن حدیث انجام داده است^{۳۴} متأسفانه درباره
 بقیه اسامی اطلاعاتی به دست نیامد.

مقریزی به قائلان عدم صحت نسب این گونه می‌تازد که هیچ یک از این‌ها از نسب
 چیزی نمی‌دانند. به عنوان نمونه ابن وکیع شعری برای طعن فاطمیان، نسب آنها را انکار
 می‌کند و این با توجه به اصل او که از بغداد است و تحت تأثیر آن جا بوده است، بعید
 نیست اما نسابی چون شیخ شریف و ابو عبدالله بخاری، عالم حدیث نسب آنها را تأیید
 می‌نمایند. هم‌چنین ابن حزم را به جهت قرار گرفتن در سرزمین اندلس که تحت تأثیر
 فضای تبلیغاتی امویان و سیاست ضد شیعی آنان است فاقد وجاهت لازم برای اظهار نظر
 در این زمینه می‌داند و تأکید می‌کند که او دور از مصر و در سرزمینی است که تبلیغ بر
 ضد شیعه زیاد است و او تحت تأثیر این فضا چنین اظهار نظری کرده است.^{۳۵}

وی به مجلس القادر در بغداد اشاره می‌کند و این واقعه را از کتاب *الکامل ابن اثیر*
 می‌آورد و برای رد تاییدیه‌ای که القادر از علمای بغداد گرفت به شعر سید رضی درباره
 صحت نسب فاطمیان می‌پردازد و تأکید می‌کند که رد سید رضی در مجلس القادر بنا بر
 تقیه بوده است.^{۳۶} مقریزی از استادش، ابن خلدون برای تأیید نسب فاطمیان، سخن به
 میان می‌آورد و نظر ابن خلدون را مهر تأییدی بر صحت انتساب فاطمیان به امام جعفر

صادق عليه السلام می‌داند. ابن خلدون می‌گوید:

دیگر از اخبار بی‌اساس که بیشتر مورخان و ثقات آنها را یاد کرده‌اند این است که می‌گویند عبیدیان، خلفای شیعه در قیروان و قاهره از خاندان نبوت نیستند و نسبت آنان را به امام اسماعیل، فرزند (امام) جعفر صادق انکار می‌کنند و در نسب او طعن می‌زنند. آنها در این روش به اخباری اعتماد می‌کنند که به منظور تقرب جستن به برخی از خلفای ناتوان و زبون بنی عباس تلفیق شده است. اخباری که به قصد ناسزاگویی از دشمنان خلفا و ساختن دشنام‌های گوناگون به آنان فراهم آمده است. چنان که ما بعضی از این احادیث و اخبار را در ضمن تاریخ آنان یاد خواهیم کرد. ولی از درک شواهد واقعه‌ها و دلایل احوالی که مخالف رأی آنان است و دعوی ایشان را رد می‌کند، غفلت می‌ورزند. ایشان بر نیمی از ممالک بنی عباس غالب شدند و نزدیک بود به موطنشان (بغداد) داخل شوند و حاکمیت بنی عباس را از میان ببرند. چنان که تبلیغ و دعوت آنان را در بغداد و عراق عرب، امیر بساسیری از موالی دیلم که بر خلفای بنی عباس غلبه یافته بودند آشکار کرد. در نتیجه مشاجره‌ای که میان او و امرای ایران در گرفته بود مدت یک سال بر منابر به نام عبیدیان (فاطمیان) خطبه می‌خواند. هم‌چنان عرصه بر بنی عباس تنگ گردید و دولت آنان مورد تهدید قرار گرفت و ملوک بنی امیه در آن سوی دریا ندای جنگیدن با عباسیان و منقرض ساختن ایشان را در دادند. چگونه ممکن است همه این موفقیت‌ها برای کسی روی دهد که در نسب و خاندان، متهم به ادعای کاذب است و در نسبت دادن ولایت به خویش دروغ بگوید؟ سرانجام کار قرمطی را که در انتساب خود، مدعی کذب بود می‌توان آیینی عبرت دانست و دید که چگونه تبلیغ و دعوت او

متلاشی گردید و اتباعش پراکنده شدند، خبث و مکر ایشان به سرعت آشکار گردید، پایانی ناسازگار یافتند و طعم بد فرجامی خویش را چشیدند. اگر کار عبیدیان هم مانند آنان بودند هر چند مدتی می‌گذشت به همین عاقبت دچار می‌شدند.^{۳۷}

نتیجه‌گیری

تسلط فاطمیان بر نیمی از سرزمین‌های عباسیان در نیمه غربی، مخالفت‌های سیاسی و تبلیغات وسیع آنها را به وجود آورد. اقتدار فاطمیان در این مناطق در مقابل ضعف عباسیان در محدوده سرزمین‌های خویش، زمینه ایجاد این موضع‌گیری را در بعد فعالیت‌های نظری، ایجاد فضای غیر واقعی و ارائه تصویری دیگر از فاطمیان فراهم آورد. در نتیجه طبیعی است مورخانی که در سیطره این نگاه پژوهش می‌کنند از دو حال بیرون نخواهند بود و به هر حال یا با تأثیر از فضای به وجود آمده عمل خواهند کرد یا از ارائه نظر مخالف با آن طفره خواهند رفت.

در این مقاله به دو راهبرد اساسی باید توجه شود. اول آن که مورخان هر سرزمین از سایر کسانی که از آنها فاصله دارند نسبت به تحولات منطقه آگاهی بهتری دارند. بنابراین نزدیک بودن و لمس کردن وقایع از مواردی است که فرد را به شناخت حقیقت نزدیک می‌نماید. دوم آن که در گزارش‌های تاریخی، زمینه‌های سیاسی - اعتقادی نویسنده می‌تواند عامل مهمی در جهت‌گیری‌ها و اظهار نظرهای وی باشد. اگر چه بر اساس عینیت یابی در تاریخ، گزارش‌هایی به واقعیت نزدیک هستند که راویان آن، گرایش‌های خود را دخالت ندهند با این بررسی مشخص شد که برخی از راویان، قادر به کنترل گرایش‌های خویش نبوده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمد بن حوقل نصیبی، *صورة الارض*، بیروت: دارصادر، ۱۹۳۸م، ص ۶۰.
۲. ابن عذاری مراکشی، *البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*، بیروت: دارالثقافه، ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۵.
۳. ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق، ج ۶، ص ۱۳۳.
۴. سهیلا نعیمی، عینیت و جایگاه آن در مطالعات تاریخی، *رشد آموزش تاریخ*، دوره دوازدهم، ش ۲، زمستان ۸۹، ص ۵۶-۶۰.
۵. حسن حضرتی، نقد تاریخی گزارش ابن خلدون از سانحه عاشورا، *پژوهشنامه متین*، ش ۱۳، سال ۸۰، ص ۹۱-۱۱۰.
۶. احمد بن علی القلقشندی، *صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء*، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا، ج ۱، ص ۵۳۷.
۷. محمد بن احمد بن جبیر، *رحلة ابن جبیر*، بیروت: دار و مکتبه الهلال، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۳.
۸. احمد بن علی مقریزی، *مقدمه المطواعظ و الاعتبار*، موقع الوراق (www.alwarraq.com)، ج ۱، ص ۳.
۹. همان.
۱۰. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الممالک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق، ج ۱۰، ص ۹۵.
۱۱. عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، ص ۲۴۹.
۱۲. ابوالحسن عزالدین بن اثیر، *الکامل*، تحقیق عبدالله القاضی، چاپ دوم، بیروت:

- دارالکتب العلمیه، ١٤١٥ق، ج ٦، ص ٤٤٦.
١٣. عبدالکریم بن محمد سمعانی، *الانساب*، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ١٣٨٢ق، ج ١، ص ٢٠٣.
١٤. همان، ج ٢، ص ٣٤٥.
١٥. همان، ج ١، ص ٧٩.
١٦. همان، ج ٥، ص ٧٥.
١٧. همان، ج ٤، ص ٤٦٠.
١٨. صلاح الدین خلیل بن آیبک صفدی، *السوای بالوفیات*، بیروت: دار احیاء التراث، ١٤٢٠ق، ج ٢، ص ٥٤.
١٩. همان، ج ١، ص ٩٧.
٢٠. محمد بن علی بن طباطبا ابن الطقطقی، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*، تحقیق عبد القادر محمد مایو، بیروت: دار القلم العربی، ١٤١٨ق، ص ٢٥٦.
٢١. محمد بن حوقل نصیبی، *پیشین*، ص ٧٢.
٢٢. محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد*، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ١٤١٣ق، ج ٢، ص ٢١٠.
٢٣. محمد بن اسحاق بن نذیم، *الفهرست*، تحقیق ابراهیم رمضان، چ دوم، بیروت: دار المعرفه، ١٤١٧ق، ج ١، ص ٢٣٢.
٢٤. همان، ص ٤٧.
٢٥. عبدالقاهر بغدادی، *الفرق بین الفرق*، بیروت: دارالجمیل، ١٤٠٨، ص ٢٦٥.
٢٦. أبو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دارالهجره، ١٤٠٩ق، ج ٤، ص ٢١٦.
٢٧. همان، ج ٣، ص ٢٣٦.
٢٨. عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق

محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، ص ۲۴۹.

۲۹. همان، ج ۱۸، ص ۱۹۶.

۳۰. ابوالحسن عزالدین بن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۴.

۳۱. احمد بن علی مقریزی، *اتعاظ الحنفیاء*، تحقیق جمال الدین الشیال، قاهره: المجلس الاعلی للثنون الاسلامیه، بی تا، ج ۱، ص ۱۷.

۳۲. صلاح الدین خلیل بن آیبک صفدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۹.

۳۳. همان، ج ۱۲، ص ۷۱.

۳۴. ابوالعباس شمس الدین ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، بیروت: دار صادر، ۱۹۰۰ق، ج ۴، ص ۱۸۹.

۳۵. احمد بن علی مقریزی، پیشین، ص ۳۰.

۳۶. همان، ج ۱، ص ۳۵.

۳۷. ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۲۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی